

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، تابستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۶، ص ۴۷ - ۶۴

عباسیان و فاطمیان

هدیه تقوی*

به قدرت رسیدن فاطمیان، با نفوذ و گسترش قلمرو آنها در مناطق تحت نفوذ عباسیان و گرایش توده مردم به آنان همراه شد. خلافت عباسی این روند را تهدیدی جدی برای خلافت خود قلمداد کرد و در صدد مقابله با آن برآمد. از آنجایی که در این ایام آل بویه بر مرکز خلافت عباسی سیطره پیدا کرده بودند، عملاً دست خلفای عباسی در امور کوتاه شد. به این دلیل در زمان خلافت المطیع والطایع که اوج قدرت و حاکمیت آل بویه بود، آنان نتوانستند به اقدام جدی بر ضد فاطمیان دست زنند، اما در زمان القادر بالله، غزنویان در صحنه سیاسی حضور فعالی یافتند و با توجه به تعصب مذهبی ایشان، راه برای اقدامات القادر و خلفای بعد از او بر ضد فاطمیان هموار گردید.

در این مقاله، تبلیغات گسترده عباسیان بر ضد فاطمیان مصر، خصوصاً از سال ۳۸۱ تا ۵۱۲هـ به طور اجمال بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، فاطمیان، غزنویان، قرامطه، القادر قاهره، بغداد.

مقدمه

تصرف مصر به دست المعز و سردار معروفش، جوهر، در سال ۳۵۸هـ در شرایطی صورت گرفت که خلافت عباسی سرگرم درگیری‌های داخلی حاکمان بویهی بود و توجه چندانی به مصر نداشت. دولت اخشیدی که از جانب عباسیان بر مصر حکومت می‌کرد، پس از مرگ کافور اخشیدی دچار قحط و غلا شده بود. المعز با استفاده از این فرصت‌های پیش آمده به آسانی بر مصر حاکمیت یافت و در جامع عتیق مصر به نام او خطبه خوانده شد و عملاً دست خلفای عباسی از مصر کوتاه گردید.^۱ با پیروزی فاطمیان و حاکمیت آنان در مصر، راه برای گسترش متصرفات آنان در نقاط مختلف هموار گردید. آنان با کمک سردار معروف خود، الجوهر، توانستند بر اسکندریه، مکه، فلسطین، دمشق و دیگر بلاد شام دست یابند.^۲ فاطمیان در ایام المعز شام و حلب را در سال ۳۸۱هـ ضمیمه قلمرو خود کردند. در این زمان، دولت فاطمی از بادیه الشام و نهر العاصی تا سواحل مراکش وسعت داشت. قدرت آنان در شام سال‌ها بدون تزلزل باقی ماند.^۳ یمن هم تحت حاکمیت دولت فاطمی درآمد که می‌توان به دو دولتی که تابع و تحت حاکمیت فاطمیان در یمن بودند؛ یعنی دولت صلیحیان تحت حاکمیت قاضی محمد بن علی الهمدانی صلیحی از بلاد همدان و دولت زریعیان که بعد از صلیحیان در یمن قدرت را به دست گرفتند، اشاره کرد.^۴ در همه این مناطق به نام خلفای فاطمی خطبه خوانده شد و نام خلفای عباسی از منبرها حذف گردید.^۵ پیشرفت سریع ایشان در مناطق مختلف و گرایش توده مسلمان به آنان عباسیان را به واکنش واداشت.

تبلیغات عباسیان علیه فاطمیان

المطیع

مقارن با قدرت‌گیری خلافت فاطمیان در مصر، المطیع خلیفه عباسی بود. او در سال ۳۳۴هـ به خلافت رسید. در این زمان آل بویه شیعی مذهب بر امور مسلط بودند و خلافت عباسی قدرت اجرایی خود را از دست داده بود.^۶ مزاحمت‌های قرمطیان برای خلافت

عباسی، درگیری‌های حاکمان بویهی و منازعه‌های فرقه‌ای بغداد مزید بر علت شده بود که این خلیفه عباسی نتواند به اقدامی جدی بر ضد فاطمیان دست زند. المعز با استفاده از این فرصت‌های پیش آمده شروع به توسعه قلمرو خود نمود. او در سال ۳۵۹هـ - دمشق را تصرف کرد و نام عباسیان را از خطبه انداخت و ظالم بن موهوب عقیلی را به حکومت آن جا برگزید. در همین سال در مکه به نام المطیع بالله خلیفه عباسی خطبه خوانده شد؛ در حالی که در مدینه به نام المعز خطبه می‌خواندند.^۷ همین نابسامانی‌های خلافت عباسی راه نفوذ بر مناطق مختلف را برای فاطمیان هموار کرد. آل بویه هم هر چند با تبلیغات فاطمیان در نقاطی چون فارس و ری مبارزه می‌کردند، اما عملاً نتوانستند مزاحمت جدی برای آنان فراهم کنند.^۸ دوران خلافت ۲۹ ساله المطیع به این ترتیب سپری شد و او در سال ۳۶۳هـ به دست بویه‌یان خلع شد و فرزندش، الطایع، جانشین او گردید.^۹

الطایع

عبدالکریم الطایع لامر الله در سال ۳۶۳هـ به خلافت رسید. در زمان این خلیفه، آل بویه به اوج قدرت دست یافته بودند و عضد الدوله، قدرت‌مندترین حاکم بویهی، وارد بغداد شد. ورود او به بغداد به درگیری او با عزالدوله بختیار منجر گردید. این نابسامانی درونی و عدم قدرت اجرایی خلیفه عباسی سبب شد که الطایع همانند المطیع، نتواند اقدامی مؤثر بر ضد فاطمیان انجام دهد. تنها اقدامی که در زمان او علیه فاطمیان صورت گرفت اقدام نظامی بود، از جمله در سال ۳۶۴هـ الپتکین، غلام معز الدوله بویهی، به حمص رفت، ظالم بن موهوب عقیلی، حاکم فاطمی دمشق، در صدد دستگیری او برآمد. الپتکین عازم دمشق شد و اشراف و شیوخ دمشق به استقبال او رفتند و حمایت خود را از او در مقابله با حاکم فاطمی اعلام کردند. او وارد شهر شد و نام المعز، خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت و به نام الطایع، خلیفه عباسی، خطبه خواند. المعز در صدد مقابله با او برآمد، اما در حین تدارک حمله علیه الپتکین درگذشت.^{۱۰} در درگیری‌های متعددی که در زمان خلافت العزیز بالله فاطمی بین الپتکین و جوهر، سردار فاطمی در گرفت، الپتکین دستگیر

شد و دمشق دوباره به دست فاطمیان افتاد. در همین سال در مکه به نام خلیفه فاطمی خطبه خوانده شد. به دلیل همین فشارها و نابسامانی‌های درونی در دوره خلافت المطیع والطایع، آنان نتوانستند آن جدیت و کوششی که از سوی خلفای بعدی در مقابله با فاطمیان صورت گرفت، انجام دهند. با تسلط آل بویه بر امور و اوج‌گیری قدرت آنان در زمان الطایع، خلفای عباسی به راحتی از سوی آنان عزل و نصب می‌شدند؛ چنان‌که الطایع در سال ۳۸۱هـ عزل و القادر جای‌گزین او شد. مدت خلافت الطایع، هفده سال و هشت ماه بود.^{۱۱}

القادر

خلیفه مقتدر عباسی که مبارزه تبلیغاتی گسترده‌ای علیه فاطمیان به مرحله اجرا درآورد، القادر بالله بود. او در سال ۳۸۱هـ بعد از عزل الطایع به خلافت رسید و تا سال ۴۲۲هـ بر مسند خلافت باقی ماند.^{۱۲} هم‌زمان با خلافت القادر، محمود غزنوی در ری و خراسان حکومت می‌کرد. او مذهب حنفی داشت و با تعصب شدید به مقابله با شیعه، باطنیه و معتزله پرداخت. در این زمان، آل بویه آن قدرتی که در زمان المطیع والطایع داشتند، از دست داده و به نهایت ضعف رسیده بودند. القادر با حمایت پشتیبان جدید خود، محمود غزنوی، به تلاش مجددانه‌ای برای احیای مذهب سنت و جماعت اقدام نمود.

از اقدامات تبلیغی القادر که تأثیر عمده‌ای در تحریک توده مردم و برانگیختن آنان علیه فاطمیان داشت، انتساب فاطمیان به قرامطه بود. این اتهام می‌توانست عاملی مهم برای جلوگیری از گرایش مردم به فاطمیان باشد؛ زیرا قرامطه با اقداماتی از قبیل حمله به حجاج، هتک حرمت خانه خدا، تغییر احکام اسلامی و ...، وجهه عمومی خود را در بین مسلمانان - چه شیعه و چه سنی - از دست داده بودند. آنان گروهی بودند که در سال ۲۸۳ به قدرت دست یافتند و با خلفای عباسی، چون معتضد و مکتفی، درگیری‌های شدیدی داشتند.^{۱۳} چنان‌که در سال ۳۱۲ ابوطاهر جنابی، فرمان‌روای قرمطیان، شهر کوفه را به تصرف خود درآورد و شمار زیادی از سپاهیان خلیفه عباسی را به قتل رساند. ترس و

وحشت از قرامطه در میان اهالی بغداد به حدی بود که در این سال هیچ یک از امیران آنها به حج نرفت.^{۱۴} حمله‌های مکرر قرمطیان به حجاج و هتک حرمت خانه خدا و ربودن حجرالاسود در سال ۳۱۷، سبب دوری و نفرت مسلمانان از این گروه شد.^{۱۵} هدف عباسیان از این حربه تبلیغاتی، برانگیختن احساسات مردم بود، اما برخوردهایی که فاطمیان با قرمطیان داشتند، باعث شد این حربه چندان مؤثر نیفتد، به عنوان نمونه می‌توان به برخوردهای المعز با قرامطه اشاره نمود؛ او با قرمطیان که به کمک الپتکین دمشق را تصرف کرده بودند به مبارزه برخاست و تعداد زیادی از آنان را به قتل رساند.^{۱۶} هم‌چنین در جریان ربودن حجرالاسود به دست قرامطه، ابی عبیدالله المهدی، خلیفه فاطمی، آنان را نفرین کرد و نامه‌ای مملو از دشنام و ملامت برای ابوطاهر قرمطی فرستاد و به او اعلام داشت که تو «برای ما و شیعیان ما ننگ و لعن به بار آوردی و حقاً باید دیگران ما را کافر و ملحد بدانند؛ زیرا عمل تو نسبت به حجاج و اهل مکه چنین و چنان بوده تو باید مال مردم و کسوت کعبه و دارایی اهل مکه و حجاج را پس دهی و حجرالاسود را برگردانی». در اثر همین اظهارات تند و خصمانه عبیدالله المهدی، قرمطی‌ها در زمان خلافت المطیع عباسی حجرالاسود را باز گرداندند.^{۱۷} اصولاً از همان ابتدای خلافت فاطمیان، دائماً بین آنان و قرامطه اختلاف بود در حالی که در اکثر کتاب‌های پیشینیان، قرامطه را با فاطمیان مترادف هم ذکر کرده‌اند و اگر کسی را قرمطی می‌گفتند، مقصود همان فاطمی مذهب بود؛ چنان که درباره محمود غزنوی گفته شده که «انگشت اندر جهان کردی و قرمطی می‌جست».^{۱۸}

اختلاف اساسی عقاید دینی قرامطه با احکام اسلامی، حربه مناسبی برای بهره‌برداری عباسیان علیه فاطمیان بود.^{۱۹} از دیگر تبلیغات مؤثر القادر که در تاریخ نمود بارزی دارد، تدوین استشهدانامه او در رد نسب فاطمیان است. او بر این امر واقف بود که عامل مهم موفقیت فاطمیان، در ادعای انتساب آنها به آل علی (ع) است؛ زیرا شدت علاقه مسلمانان و خصوصاً شیعیان به اهل بیت باعث می‌شد که آنان همواره در پی آن باشند که خلافت را به یکی از صاحبان اصلی آن برگردانند. همین احساس خطر باعث شده بود که عباسیان

در مقابله با فاطمیان که خود را به آل علی (ع) منسوب کرده بودند در صدد رد نسب آنان برآیند و به این طریق از زیر سؤال رفتن مشروعیت خلافت خود جلوگیری کنند. بر این اساس، القادر در صدد برآمد با مشروع جلوه دادن اتهامات خود علیه فاطمیان آن را با فتوای فقها و تأیید قضات مستند کند و مردم را از گرایش به فاطمیان - که آنها را دیصانی مذهب می‌خواند - باز دارد. او در ربیع الآخر سال ۴۰۱ هـ محضری تشکیل داد و در آن از قضات، فقها و اشراف شهادت گرفت که نسب فاطمیان به دیصانیان می‌رسد و آنان هیچ‌گونه انتسابی به آل علی ندارند.^{۲۰} او آنها را به عبید بن سعد الجرمی منسوب کرد. علما و فقیهان حاضر در این جلسه هم شهادت دادند که ادعای فاطمیان [در انتساب] به علویان ادعایی باطل است. در حرمین شریفین شایعه شد که همانا الحاکم خلیفه فاطمی و اجداد او کافر و فاسقند و به آنها اتهام زندقی مذهب و مجوسی و ثنوی زدند. هم‌چنین شایعه کردند که خلفای فاطمی [آشامیدن] خمر، ریختن خون و سب انبیا را حلال می‌دانند و ادعای الوهیت دارند.^{۲۱} فقها و قضات حاضر در این جلسه از سادات، الشریف رضی و برادرش مرتضی، با اکراه این کار را انجام دادند.^{۲۲} شریف رضی که با تهدید القادر مجبور به شرکت در این جلسه شده بود، محضرنامه را امضا کرد، اما بعد از آن با سرودن اشعاری در مدح فاطمیان، انتساب آنان را به آل علی برحق دانست.^{۲۳} مضمون اشعار او چنین است:

من که دارای زبانی برنده‌ام و از قبول ستم ننگ دارم هرگز با خواری در جایی به سر نمی‌برم. آباء و حمیت من مرا هم‌چون مرغان بلندپرواز از ستم‌کشی دور می‌سازد و در دیار دشمن به من ستم روا می‌شود و حال آن‌که در مصر خلیفه‌ای علوی وجود دارد. در آن هنگام که بیگانگان حق مرا پایمال می‌کنند کسی خلیفه است که پدرش پدر من و خویشانش خویشان من‌اند. سرور همه مردم یعنی محمد و علی ریشه من را به ریشه او پیوسته است. در آن محیط خواری من عزت و در آن سرزمین تشنه‌کامی همچون سیر آبی است.^{۲۴}

این اشعار سید رضی خود دلیلی بر دسیسه‌بازی‌های القادر است. او با تهدید فقها و قضات مبنی بر تأیید استشهادهای خود قصد داشت آن را به قبول مردم برساند. اساس

اندیشه القادر که او را واداشت تا به رد نسب فاطمیان دست زند، نوشته‌ها و تألیف‌های دشمنان فاطمی قبل از او بود. اولین دشمن سرسخت فاطمیان که در رد نسب آنان کتابی نوشت که اساس کار دیگر مورخان در برخورد با فاطمیان شد، ابن رزام، رئیس دیوان مظالم بغداد، در اوایل قرن چهارم بود. القادر هم در ذکر استشهادنامه خود علیه فاطمیان از آن بی‌تأثیر نبود. همین ابن رزام، فاطمیان را به مذهب دیصانی و اباحی‌گری متهم کرد. پس از او، اخو محسن علوی همین اتهامات را تکرار نمود^{۲۵} و سپس مورخان معروفی، چون نویری، ابن واصل، ابن خلکان، ابن تغری بردی، ابن عذاری مراکشی، جوینی و عریب بن سعد قرطبی، نسب علویان فاطمی را منکر شدند و القادر بالله عباسی هم بر اساس همین رساله اخو محسن، انتساب خلفای فاطمی را به خاندان امام علی - علیه السلام - رد کرد. اما تاریخ‌نگاران معروف دیگر، همانند خواجه رشیدالدین فضل الله، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون، حمدالله مستوفی، ابوالقاسم کاشانی، عبدالکریم سمعانی و... در آثارشان بر درستی نسب فاطمیان اذعان دارند و دلیل اصلی نوشتن استشهادنامه علیه فاطمیان را دشمنی و عداوت القادر می‌دانند.^{۲۶}

القائم

القائم بعد از القادر در سال ۴۲۲هـ به خلافت رسید و تا سال ۴۶۷هـ بر مسند خلافت باقی ماند. از حوادث مهم دوره خلافت او ورود سلجوقیان به عرصه قدرت بود. او هم‌چنین در زمان خلافت خود با شورش اربلان بساسیری مواجه شد و همین واقعه او را حدود یک سال از مسند خلافت پایین آورد. بساسیری با برکناری القائم به نام فاطمیان در مرکز خلافت عباسی خطبه خواند، اما ظهور سلجوقیان و دشمنی شدید آنان با فاطمیان و نیز اختلاف‌های درونی فاطمیان که موجب عدم ارسال نیرو برای کمک به بساسیری گردید، باعث شد که القائم دوباره خلافت از دست رفته خود را به دست آورد.^{۲۷} واقعه مهم دیگر که در زمان القائم حائز اهمیت می‌باشد، سر باز زدن معز بن بادیس از اطاعت فاطمیان است؛ او که در افریقیه حاکمیت داشت به نام القائم خطبه خواند و نام المستنصر فاطمی را

از خطبه انداخت. تلاش المستنصر برای مطیع کردن او بی‌اثر ماند.^{۲۸} مستنصر مجبور شد سپاهی از اعراب را به نبرد او بفرستد. با شکست معز دوباره در بلاد افریقیه به نام خلیفه فاطمی خطبه خوانده شد.^{۲۹} در سال ۴۴۴هـ. القائم بالله عباسی با تاسی از القادر سند دیگری بر رد نسب فاطمیان نوشت. او با دیصانی خواندن فاطمیان، آنها را از دایره اسلام خارج دانست. وی هم‌چنین از فقها، قضات و اشراف خواست که بر صحت آن گواهی دهند. حربه تبلیغاتی این اتهام در واقع رد مشروعیت فاطمیان و جلوگیری از گسترش سلطه و نفوذ آنان بود؛ زیرا میزان نفوذ فاطمیان در این زمان به حدی بود که والیان سرزمین‌های مقدس اسلامی، چون بیت المقدس، مکه و مدینه به نام المستنصر خطبه می‌خواندند.^{۳۰} اقدام مهم دیگر القائم در عرصه تبلیغاتی، تحریک مردم برضد داعیان فاطمی بود، چنان که مبارزه گسترده مردم با فاطمیان و داعیان آنان سبب تقیه مذهبی و انزوای اجتماعی آنها شده بود. همین تحریکات ناصر خسرو - داعی مشهور فاطمی - را سال‌ها در دره یمکان در بی‌پناهی و سرگردانی قرار داد. خلفای عباسی با ترغیب و برانگیختن توده‌های مردم بر ضد فاطمی مذهبان، امنیت اجتماعی آنان را به مخاطره افکندند. شدت برخوردی که با ناصر خسرو شد مؤید این ادعاست. چنان‌که این داعی فاطمی از شدت تحریکات مردمی و برخوردهای اهل سنت مجبور به اقامت در دره یمکان شد. این افراد چندین بار خانه و زندگی ناصر خسرو را غارت کردند.^{۳۱} شدت برخورد با فاطمی مذهبان به حدی بود که در نیشابور یکی از شاگردان ناصر خسرو را پاره پاره کردند و هر کس به قصد تبرک، تکه‌ای از بدن او را برمی‌داشت.^{۳۲} به گفته دولتشاه سمرقندی به ناصر خسرو اتهام‌هایی از قبیل طبیعی و دهری و داشتن مذهب تناسخ، زده شد و بر اثر همین اتهام‌ها علمای خراسان به مخالفت با او پرداختند.^{۳۳} ناصر خسرو تنها مفر و پناهگاه خود را در کوه‌های بدخشان دید. او در مدت اقامت خود در همان‌جا نیز دست به تبلیغات دامن‌داری زد و دعوت‌نامه‌هایی به اطراف و اکناف فرستاد و حتی اکثر تألیفاتش را در همین دره دور افتاده تصنیف نمود. او قسمت اعظم قصاید خود را در یمکان سروده و در آنها از تبعید، فقر، پیری و تنهایی خود زبان شکایت گشوده و یمکان را برای خود زندانی

دانسته که در آن از گرسنگی، برهنگی و بی‌خانمانی رنج می‌برده است، ولی با این همه، او توانسته بود پیروانی به گرد خود جمع کند؛ چنان‌که بعداً او را شوناصر (شاه ناصر) خوانده‌اند.^{۳۴} برخی از مورخان بر این باورند که تبعید ناصر خسرو به اشاره القائم، خلیفه عباسی، بوده است چنان‌که این امر از اشعار او به خوبی برمی‌آید:

ای خداوند این کبود خراس

برتو از بنده صد هزار سپاس

داد به من بیمکان بحق بدهی

روز حشر از نبیره عباس

ور گواهی که با رسول و کتاب

فتنه گشتند بر یکی خرناس^{۳۵}

از دیگر داعیان فاطمی که به تحریک خلیفه عباسی، القائم، مجبور به جلای وطن شد، مؤید الدین شیرازی بود. او که در شیراز به نشر دعوت فاطمیان پرداخته بود، به دربار ابوکالیجار کوهی رفت و چنان تأثیری بر او گذاشت که او را به مذهب اسماعیلی متمایل کرد.^{۳۶} وی یکی از مساجد اهواز را ترمیم کرد و آن را با نام ائمه منقوش نمود و در آن به نام فاطمیان خطبه خواند، اما یکی از قضات آن‌جا، القائم را آگاه و به او تفهیم کرد که دولت عباسی به دست مؤید ساقط خواهد شد. به دنبال این نامه، القائم به تهدید ابوکالیجار پرداخت و او را علیه مؤید برانگیخت.^{۳۷} ابوکالیجار هم از ترس، شروع به تهدید مؤید کرد و مؤید به ناچار جلای وطن کرد و به مصر رفت.^{۳۸}

المستظهر

ابوالعباس احمد مستظهر بالله در سال ۴۸۷هـ به خلافت رسید. در زمان او کار فاطمیان بالا گرفت؛ خصوصاً اسماعیلیان نزاری ایران بر قلعه‌ها و پناهگاه‌های خراسان تسلط یافتند. خلافت او تا سال ۵۱۲هـ ادامه یافت. از اقدامات مؤثر او در زمان خلافتش علیه فاطمیان، تشویق غزالی - متکلم مشهور قرن پنجم - به تألیف کتاب *فضائح الباطنیه* در رد فاطمیان است. المستظهر با این عمل قصد داشت که افکار عمومی جامعه را به این

اندیشه سوق دهد که اساس عقاید و خلافت فاطمیان باطل است. با توجه به تأثیر غزالی بر افکار نخبگان، این اقدام می‌توانست تأثیراتی فراوان و طولانی داشته باشد؛ چون غزالی با عالمان و تحصیل‌کردگان جامعه سروکار داشت و تأثیرگذاری او بر آنها بیشتر از مردم عادی بود. غزالی با تدوین *فضائح الباطنیه*، ضربه‌ای به اسماعیلیان وارد کرد که اگر بگوییم شدیدترین ضربه وارده بر آنها بود که تا مدت‌ها نتوانستند کمر راست کنند، گزاف نگفته‌ایم. او در این کتاب از راه‌های مختلف وارد شده و در آن تمام عقاید و باورهای آنان را زیر سؤال برده است. برخی از محورهای عمده که غزالی در مبارزه با فاطمیان در نظر داشت، عبارتند از:

- ۱- غزالی دعوت فاطمیان را بر اساس خدعه و نیرنگ و مکر می‌داند که در آن با استتار کردن حقایق از مردم، تنها آن را برای داعیان خود آشکار می‌کردند و با این وسیله، مردم را در سردرگمی نگه می‌داشتند. آنها در ابتدا با طرح سؤال‌هایی که جواب آن را قبلاً آماده کرده بودند، مردم را به شنیدن پاسخ آن راغب‌تر می‌کردند. سؤالاتی، از قبیل معنای حروف رمزی قرآن یا امور شرعی. وقتی مردم در صدد پاسخ گرفتن برمی‌آمدند، آنها جواب این سؤال‌ها را تنها در نزد امام می‌دانستند و مردم را به او ارجاع می‌دادند.^{۳۹}
- ۲- او گروندگان به مذهب فاطمی را گروه‌هایی می‌داند که دارای عقل سلیم نبودند. وی گروهی از آنها را افرادی از طبقات پایین اجتماع و قبایل و اقوام تحت ستم برمی‌شمارد که از اعتدال حال و استقامت رأی به دور بودند. عده دیگر از ایشان هم کسانی بودند که از شهوات نفسانی خود پیروی می‌کردند و چون فاطمیان مردم را در تبعیت از لذات و شهوات و محرمات آزاد گذاشته‌اند، این دسته در پی آزادی و بی‌بند و باری‌های خود بودند. اما گروه کثیری از هواداران فاطمیان، ایرانیان، دهقانان و اولاد مجوس بودند که از اعراب کینه به دل داشته و هدفشان انتقام و تلافی امور از دست رفته خود بوده است؛ آنها با حرکت‌های خدعه‌انگیز و توطئه‌گرانه خویش، برای استیلای دوباره بر امور مملکتی تلاش می‌کردند.

۳- رد عقاید اسماعیلیه در مسائل مذهبی، ضربه‌ای اساسی بود که غزالی بر پیکر آنان وارد کرد. وی بر این باور بود که اسماعیلیان منکر قیامت و حشر و نشر و معتقد به الوهیت قدیم می‌باشند. او مذهب فاطمیان را در ظاهر «رفض» و در باطن «کفر محض» می‌داند و مدعی است که تأویل‌های آنها از رستاخیز و حشر و نشر، پذیرفتنی نیست. اتهام‌های غزالی بر ضد فاطمیان خیلی زیاد است. او از احکام شرعی، چون حج، نماز، روزه، اعتقاد به پیغمبر و امام و... ایراد گرفته و اعتقادات آنها را رد می‌کند. وی در رده‌بندی از مراحل دعوت فاطمیان، به هشت حيله از آنها اشاره می‌کند که عبارتند از: رزق، تفرس، تنیس، تشکیک، تعلیق، تدلیس، خلع، و سلخ. او با این رهیافت طراحی شده به ارائه فعالیت‌های دعوت فاطمیان به ویژه جنبه تبلیغی آن پرداخته است.^{۴۰}

نظامیه‌ها علیه فاطمیان

روش تبلیغی فاطمیان، استفاده از مساجد و مدارس و ایجاد کتابخانه‌ها برای گسترش عقاید دینی خود بود. المعز، جامع الازهر را بنا نهاد که در سال ۳۵۹هـ افتتاح گردید، هدف اصلی آن ترویج علوم دینی و اشاعه شعائر اسماعیلیان بود.^{۴۱} توجه فاطمیان به اهل علم و ادب سبب شد که بسیاری از عالمان، ادیبان، فیلسوفان، حکیمان و فقیهان، به دربار آنها روی آورند و مورد الطاف خلفای فاطمی قرار بگیرند. از جمله این افراد ابوحاتم رازی؛ مؤید الدین شیرازی؛ ملک بن مالک که از یمن به مصر آمد؛ طبیب ماهر بغداد مهذب بن نقاش؛ عبدالوهاب بن علی مالکی از علمای فقه و ... بودند که به دربار فاطمیان پیوستند.^{۴۲} آنها با آزادی عقیدتی و تسامح دینی که فاطمیان از خود نشان می‌دادند به مصر رفته و بدون ترس و واهمه در آزادی زندگی می‌کردند. تسامح دینی فاطمیان سبب شده بود بسیاری از علمای شافعی و حنفی هم به مراکز آموزشی آنان راه یابند و با آزادی و اطمینان خاطر به فعالیت‌های علمی خود مشغول شوند.^{۴۳} فاطمیان هم‌چنین دست به احداث کتابخانه‌های عظیمی زدند و ذخایر علمی گران‌بهایی در آنها گرد آوردند. از جمله در کتابخانه مخصوص

قصر امام، کتاب‌های نادری بود که قبل از آن در جایی دیده نشده بود. تعداد کتاب‌های این کتابخانه را قریب ۶۰۱ هزار جلد دانسته‌اند. انگیزش مردم با فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی فاطمیان عاملی شد تا خلفای فاطمی با طراحی خواجه نظام الملک دست به عمل متقابل زنند. آنان وقتی به میزان تأثیرگذاری جامع الازهر بر مردم و گروه‌های مختلف پی بردند، درصدد مقابله با این روند تبلیغی فاطمیان برآمدند و نظامیه بغداد را احداث کردند.^{۴۴} نظامیه بغداد که کاملاً در تقابل با جامع الازهر به وجود آمد، مکانی برای تبلیغات ضد فاطمی محسوب می‌شد.

عباسیان کوشیدند تا طریق اهل سنت و جماعت را در مقابل فرقه‌های شیعه، خصوصاً فاطمیان، تقویت کنند. تأسیس نظامیه در قرن پنجم هجری را باید یکی از مظاهر اختلاف‌ها و رقابت‌های شیعه و سنی دانست. تلاش‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ خواجه از نظامیه و صرف هزینه‌های هنگفت برای اختصاص راتبه و مستمری فقها و مدرسان و دیگر کارکنان این مدرسه، در راستای اهداف مذهبی او صورت گرفت. وی تلاش کرد تا با تربیت افرادی مبرز و جدلی بتواند جلوی گسترش تبلیغات گسترده فاطمیان و داعیان آنها را در نواحی شرق عالم اسلام بگیرد. خواجه همان روشی که فاطمیان در اشاعه مذهبی خود در پیش گرفته بودند، برای مقابله با آنان به کار بست. اما تفاوت نظامیه بغداد با جامع الازهر در این بود که تأسیس این مدرسه تنها به این منظور صورت گرفت که افرادی آگاه به فنون جدل برای مناظره‌ها و مجادله‌های مذهبی در مقابل مخالفانشان تربیت شوند.^{۴۵}

اقدام دیگر خلفای عباسی و خواجه نظام الملک در مخالفت با فاطمیان، به‌کارگیری استادانی بود که در دشمنی و مخالفت با فاطمیان کوتاهی نمی‌کردند. خواجه نظام الملک در جمادی الاول سال ۴۸۴هـ امام محمد غزالی را برای تدریس در نظامیه از اصفهان به بغداد دعوت کرد و به او لقب زین الدین و شرف الاثمه داد.^{۴۶} او از دشمنان فاطمیان و یکی از متکلمان برجسته و مشهور قرن پنجم بود و با قدرت علمی خویش می‌توانست شاگردان بسیاری را برای رسیدن به اهداف مذهبی خواجه و عباسیان تربیت کند. دولت عباسی همواره تحصیل در آن‌جا را تشویق می‌کرد و با شرکت دادن امیران و بزرگان در

مجالس درس، بر تأثیرگذاری آموزشی و تبلیغی آن می‌افزود.

عباسیان در انتخاب اساتید نظامیه، یکی از مفاد وقفنامه را پیروی از مذهب شافعی می‌دانستند و همین عامل، سبب شد که بسیاری از دانشمندان که از هر جهت شایستگی تدریس در این مدرسه را داشتند، تنها به دلیل شافعی نبودن از تدریس در نظامیه محروم شوند، حتی افراد زیادی هم در حین خدمت مورد تعقیب قرار گرفتند، چنان‌که سبکی با اشاره به یکی از این موارد گفته است: چون نام کیا هراسی مدرس نظامیه با القاب اسماعیلیه شباهت داشت، این امر دست‌آویزی برای دشمنان او شد تا او را گرفتار کرده و به حبس محکوم نمودند و تنها گواهی عده‌ای از فقها و قضات به پاکی مذهب او سبب آزاد شدن او از زندان گردید.^{۴۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن خلدون، *التاریخ*، ترجمه عبدالحمید آیتی (بی‌جا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶) ج ۴، ص ۶۶.
۲. خواند شاه (میرخواند)، *روضه الصفا*، (بی‌جا، انتشارات خیام، ۱۳۳۹) ج ۴، ص ۱۸۵.
۳. عبدالرحمن سیف آزاد، *تاریخ خلفای فاطمی* (بی‌جا، دنیای کتاب، ۱۳۶۳) ص ۱۸.
۴. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۴، ص ۷۲.
۵. سیف آزاد، *تاریخ خلفای فاطمی* (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۴۷.
۶. محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، *تاریخ الفخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰) ص ۳۵۸.
۷. ابن اثیر، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵) ج ۱۳، ص ۲۲.
۸. آی. برتلس، *ناصر خسرو و اسماعیلیان*، ترجمه آریین پور (بی‌جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶) ص ۱۱۶.
۹. ابن طباطبا، *پیشین*، ص ۳۹۲.
۱۰. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۵، ص ۷۰ - ۷۱.
۱۱. همان، ص ۱۹۶ - ۱۹۷.
۱۲. ابن طباطبا، *پیشین*، ص ۳۹۳.
۱۳. محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی* (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان

- قدس رضوی، (۱۳۷۵) ص ۲۱۵ - ۲۱۶.
۱۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۵ - ۶۷.
۱۵. مشکور، پیشین، ص ۲۱۶.
۱۶. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹ - ۷۰.
۱۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۳۹.
۱۸. مشکور، پیشین، ص ۲۱.
۱۹. خواندشاه، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۵.
۲۰. ابن تغری بردی، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳)، ج ۴، ص ۳۰۶.
۲۱. ابن کثیر، *البدایه والنهایه*، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹) ج ۸، ص ۱۰۶.
۲۲. تقی الدین احمد بن علی مقریزی، *اتعاظ الحنفاء باخبار الائمه الفاطمین الخلفاء*، (قاهره، بی نا، ۱۴۱۶) ص ۳۲ - ۳۳.
۲۳. ابن طباطبا، پیشین، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.
۲۴. همان.
۲۵. مقریزی، پیشین، ص ۲۲ - ۲۳.
۲۶. عبدالله ناصری طاهری، *فاطمیان در مصر*، (قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹)
- ص ۳۴ - ۳۵.
۲۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۷۲.
۲۸. همان، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.
۲۹. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۸۷.
۳۰. ابوالقاسم کاشانی، *زبده التواریخ*، ترجمه محمدتقی دانش‌پژوه (تهران، مؤسسه

- مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶) ص ۱۱۱.
۳۱. سیف آزاد، پیشین، ص ۲۸.
۳۲. برتلس، پیشین، ص ۱۸۰.
۳۳. امیر دولتشاه سمرقندی، *تذکره الشعراء* (تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۳۸) ص ۵۰.
۳۴. برتلس، پیشین، ص ۱۸۶.
۳۵. سیف آزاد، پیشین، ص ۳۵.
۳۶. برتلس، پیشین، ص ۱۲۸.
۳۷. عارف تامر، *المستنصر بالله* (بیروت، دار المیسره، ۱۴۱۰) ص ۱۴۴.
۳۸. برتلس، پیشین، ص ۱۲۸.
۳۹. غزالی، *فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة* (الکویت، مؤسسه دارالکتب الثقافیة، ۱۳۸۳) ص ۳۳.
۴۰. همان، ص ۳۳-۴۰.
۴۱. نورالله کسائی، *مدارس نظامیة و تأثیرات اجتماعی آن* (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۳۱.
۴۲. همان.
۴۳. سیف آزاد، پیشین، ص ۵۷.
۴۴. کسائی، پیشین، ص ۳۲.
۴۵. همان، ص ۷۶-۸۱.
۴۶. ابن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم* (بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا) ص ۲۹۲.
۴۷. کسائی، پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۷.

را به کار گرفته بود و بدین وسیله اعتماد مطلق به اعراب بیابانی که بیم آن می‌رفت در زمستان جنگ را ترک کنند، از میان رفت.^{۳۷} مسئله مهم در این مجال آن است که دیلمی‌ها و گیلانی‌ها از سلسله برادران سه گانه بویه‌ی نوعی حکومت ولایت عهدی تشکیل داده بودند؛ برادرانی که اغلب زمام داران خوانده می‌شدند.^{۳۸} دیلمیان نقش تاریخی خود را در خلال دوره بویه‌ی به عنوان پیاده نظام‌های جنگ‌جو و توانمند با شمشیرها، زره‌های براق، تیرهای جنگی، نیزه‌ها، کمان‌های خود و علاوه بر آن با زوبین‌های خود که برای ضربه و تیراندازی به دشمنان به کار می‌رفت ادامه دادند. در منابع، چوبین (یا همان چیزی که در زبان عربی به آن مزراق می‌گویند)^{۳۹} همواره از نیزه که توسط جنگ جویان عرب در سپاه بویه‌ی به کار می‌رفته، متمایز شده است.^{۴۰}

اهالی منطقه دیلم، همواره این چوبین‌ها را در اجتماعات خانوادگی و روستایی حمل می‌نموده‌اند.^{۴۱} چوبین و زره، ویژگی نگهبانان دیالمه در قصرهای بویه‌ی به شمار رفته است، چنان‌که چوگان (mace) خصوصیت غلامان دربار غزنوی بوده است.^{۴۲} در داستان رومانتیکی که به قرن یازدهم میلادی بر می‌گردد، یعنی قصه ویس و رامین^{۴۳} نوشته فخرالدین اسعد جرجانی (گرگانی)، توضیحی دقیق از پیاده نظام‌های دیالمه در جنگ آمده است. کسروی در کتابش^{۴۴} معتقد است که آن فصل، مستقیماً، اصلی اشکانی داشته است. جز این، مینورسکی در مقاله خود (ویس و رامین، رمانی اشکانی)^{۴۵} اشاره کرده که بس محتمل است که این معلومات، به ملاحظات شخصی جرجانی در شمال ایران، مستند باشد. آن چه نیازمند دقت در این خصوص است اشاره‌های مربوط به ادوات جنگی ویژه دیالمه، هم‌چون چوبین، زره و ناوک است^{۴۶} (ناوک همان کمان یا وسیله‌ای مشابه آن است که برای تیراندازی به کار می‌رفته است).

در منابع، بارها به قدرت بالای سربازان پیاده دیلمی در برابر تحمل مصائب و شجاعت آنها در مقایسه با سربازان ترک اشاره شده است. در سال ۳۴۰ هـ/ ۹۵۲ - ۹۵۱ م، فرمانده سامانی، منصور بن قراتکین اسفیجانی،^{۳۷} با همکاری سپاهیان ترک در منطقه جبال بر ضد

مطابقت دارد.^{۱۹}

منطقه دیلم در دوره اولیه اسلامی از جانب عرب‌ها، فتح نگردید. ارتباطها در طول مرز جنوبی کوه‌های البرز موجب بروز حمله‌های راهزنان و افراد متفرقه دیالمه می‌شد، بنابراین ضروری بود شهرهایی، چون چالوس در طبرستان، قزوین و قم در مقابل مهاجمان، به استواری دژبندی شوند.

خلافت عباسی در خلال قرن نهم [میلادی] به سربازان جیره خوار برای نگهداری قصر و در حدی بالاتر در سپاه نیازمند شد. از این رو، دیلمی‌ها به سوی جنوب سرازیر شدند. این گسیل، از جنبه تعداد در حدی نبوده که آن را اجتماع نژادی بزرگی، هم چون ترک‌ها، خراسانی‌ها و مغربی‌های غرب مصر قلمداد کنیم. در سیاهه‌ای که هلال صابی از هزینه‌های اداری خلافت [عباسی] در دوران معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ هـ / ۹۰۲ - ۸۹۲ م) به دست داده، به شماری از سربازانی که در سالن پذیرایی قصر به صف ایستاده بودند^{۲۰} اشاره شده است و شکی نیست که این افراد، هسته پیاده نظامی را که در مصادر متاخر از آنها یاد شده تشکیل می‌دادند^{۲۱} و در میان آنها سربازان دیالمه و طبرستانی که از جانب دیلم و طبرستان آمده بودند، حضور داشتند.^{۲۲} از سال ۳۰۰ تا ۳۰۴ هـ، علی بن وهسودان - که سربازی دیلمی بود - عهده‌دار امور جانشین (معاون) خلیفه المقتدر در اصفهان بوده است.^{۲۳} خلیفه نیز به دلایلی که خواهد آمد همواره درباره دیالمه و هم چنین ترک‌ها مواظبت ویژه‌ای می‌نمود. هنگامی که خلیفه^{۲۴} الطائع، عضدالدوله را به تاج الملک ملقب کرده، او را خلعت پوشانید و حکم تأیید و تصدیق او را صادر کرد، دیلمیان در مراسم استقبال از این امیر بویهی در سمت چپ تالار اجتماع^{۲۵} و ترک‌ها در سمت راست آن به صف ایستاده بودند.^{۲۶} حادثه جویان دیالمه راه خود را به سوی نیروهای قبیله‌ای مجاور در دهه‌های اولیه قرن دهم میلادی یافته بودند؛ یعنی زمانی که تمامی شمال و نواحی مرکزی ایران از سیطره خلیفه [عباسی] به دور مانده بود. علی بن بویه برای مدتی در خدمت نصر بن احمد سامانی (۳۳۱ - ۳۰۱ هـ) در آمده بود و ناصر الدوله ابو محمد، صاحب موصل (۳۵۶ - ۳۱۷ هـ) و موسس امارات حمدانیان، در همان آغاز دیلمیان و غلامان ترک